



انجنير احسان الله بيات

ذکر خیری از بنیاد بیات و فرهاد دریا

بمناسبت جشنواره موسیقی در هامبورگ

های با یک تن اتن کی میشود؟

این وطن بی ما وطن کی میشود؟

در هفته گذشته دوشب پيهم (۱۸ و ۱۹ دسمبر) تلویزیون اریانا، برنامه فوق العاده یی داشت بنام چهارمین جشنواره موسیقی و معرفی بهترین هنرمندان افغانی در عرصه های : بهترین آهنگ، بهترین کلیپ، بهترین آوازخوان، بهترین غزلخوان، و بهترین آهنگ میهنی که در شهر هامبورگ (آلمان) از سوی بنیاد بیات سامان یافته بود. در این گردهم آئی در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ تن هنرمندان افغان از سراسر اروپا و امریکا و افغانستان با نزدیکترین وابستگان شان به این گردهم آئی حضور بهم رسانده بودند. هنرمندان از هر گوشه و کناری و از هر جنس و هرسن و سالی با لباس های شیک و چهره های بشاش و لبان پرازخنده و شادمانی به نظر می آمدند. برخی از این هنرمندان دوستان خود را بعد از بیست سال دوری دوباره باز یافته بودند و با صمیمیت همدیگر را در آغوش می گرفتند و می فشردند. همه این هنرمندان ممنون و مشکور از تلاش و ابتکار کسی بودند که چنین زمینه یی را فراهم کرده بود، یعنی از انجنیر احسان الله بیات.

در این محفل چهره های سابقه دار هنری افغانستان از استاد مهوش و استاد خیال و استاد مددی و استاد آرمان و خانم افسانه گرفته تا چهره های جوان و میانه سال هنری چون : فرهاد دریا، خانم هنگامه و خواهرش فرشته سما و رحیم مهریار و خانم پستو و علی و خانم ش دیویانی ، ولی جان و خواننده خوش آواز لطیف ننگر هاری و غیره دیده میشوند. من از دیدن و تماشای این برنامه بسیار لذت بردم و هرباری که یکی از هنرمندان روی سٹیج میرفتند و مورد نوازش و تقدیر قرار میگرفتند و یا برنده جایزه معرفی میشدند، چنان غرق مسرت و سرور میگرددند که آتش شادمانی در چشمان شان جاری میگردد و با اظهار سپاس از رئیس بنیاد بیات، مراتب امتنان و شکران خود را ابراز میکردند.

برنامه را هنرمند چیره دست افغان، آقای داکتر اسد بدیع ، بسیار موفقانه گردانندگی میکرد و با صحبت های موجز و کلام فصیح خود بر شادمانی فضای محفل می افزود. من با تماشای این برنامه ، از شادمانه ترین شبهای زندگی رام را در غربت پشت سر گذاشتم.

بنیاد بیات از بدو تاسیس خود تا امروز در افغانستان، یکی از بنیادهای عام المنفعه است که خیرش به همه اقشار و لایه های اجتماعی افغانستان رسیده و میرسد. آنچنانکه ما از ورای امواج تلویزیونی می بینیم، این بنیاد گوئی با خود عهد بسته که با فعالیت های بشردوستانه خود دست مردم فقیر و مستمند را بگیرد، اشک از رخ یتیمان و بیوه زنان و محتاجان جامعه پاک کند. واقعاً وقتی یک بوجی ارد یا یک قطی روغن و یا یک کمپل به مستمندی در این شهای سرد زمستان داده میشود، می بینیم که این مردم فقیر چگونه از کمک های این بنیاد اظهار خوشحالی و امتنان میکنند. این بنیاد به دور افتاده ترین مناطق کشور کلینک های صحی و بیمارستان هایی از بیست تا یکصد و پنجاه بستری اعمار میکند و مجهز با وسایل طبی در اختیار مردم قرار میدهد. بنیاد بیات تنها به مستمندان و مریضان کمک نمیکند، بلکه در بخش های فرهنگی نیز توجه میکند و با تاسیس کتابخانه ها و تجهیز آنها از کابل تا اطراف کشور مصدر کارهای سودمند میگردد و با اهدای بسته های کامپیوتر و کامره های فیلمگیری، زمینه فراگیری علوم معاصر را در پوهنتونها فراهم میکند.

یکی از کارهای بسیار مثمر بنیاد بیات، توجه آن به حال جوانان کشور در عرصه ورزش و راه اندازی مسابقات دوش و دادن جوایز به بهترین ورزشکاران است. این کار جوانان را تشویق میکند تا بجای رو آوردن به مواد مخدر به ورزش رجوع کنند و خود را برای اشتراک در مسابقات سپورتنی آماده نمایند. ساختن میدانهای ورزشی برای فوتبال و سایر بازیهای سپورتنی در پروان و قندهار و جلال اباد و اعمار لیلیه های شبانه برای کودکان یتیم و بی سرپرست در هرات و کابل و غیره و لایات نیز از کارهای ماندگار بنیاد بیات است.

یکی دیگر از بخش های قابل توجه و با اهمیت بنیاد بیات، توجه آن به حال هنرمندان و موسیقی نوازان کشور است. در سه دهه اخیر بر اثر جنگ های تحمیلی ، وضع هنرموسیقی و در نتیجه وضعیت هنرمندان این عرصه بسیار تاسف بار بوده

است. بسیاری از هنرمندان بخاطر حب ذات و حیات خود مجبور به ترک کشور شده اند و تعداد اندکی از آنها توانسته اند بار هجرت را تا ساحل ارام کشورهای اروپا ویا امریکا بکشند. بقیه اهالی این صنف در گوشه و کنار کشور به سختی روزگار میگذرانند و یا در گذشته اند. تعداد زیادی از هنرمندان شناخته شده ما با همه ذوق و شوق به هنر مردم خود، از آینده هنر خویش ناامید شده اند و همانگونه که نسل کهن سال با گذشت هر روز و هر سال پیرتر میشوند، با در نظر داشت فقدان امنیت و ثبات در کشور، آنان خود را مایوس و بدون آینده و محروم از توجه دولت مرکزی حس میکنند و زندگی را در عالم غربت با روز گذرانی بسر می آورند .

بنیاد بیات در تحت نظرومدیریت انسان دلسوز و میهن پرست و شخصیت بی بدیل ملی، انجنیر احسان الله بیات، به این بخش از فرهنگیان کشور نیز بسیار بدرستی برخورد کرده و با راه اندازی جشنواره های هنری واهدای جوایز به هنرمندان ممتاز، اولاً به هنرمندان عزیز کشور این امید را می بخشد، که اگر در وطن بی امنیتی بیداد میکند و جنگ فضای زندگی را مکرر و تلخ ساخته است تا مردم از استقبال هنرمندان عاجز باشند ، میتوان از هنرمندان افغان در بیرون از کشور تقدیر کرد و آنها را به زندگی و آینده خوشبین ساخت. ثانیاً، بنیاد بیات از طریق کانال تلویزیون اریانا بهترین مشوق هنرمندان جوانی شده است که در بیرون از وطن زندگی میکنند، ولی وطن خود را دوست دارند و به یاد وطن و مردم وطن خود می سرایند و می نوازند. مصارف سفر و اعاشه و ایات هنرمندان در یک هتل لوکس خارجی لایذ مصارف هنگفتی را ایجاب میکند، بایک حساب سرانگشتی اگر برای هر هنرمند دوهزار دالر مصرف شده باشد، این جشنواره در حدود ۵۰۰ هزار دالر هزینه برداشته است که از طرف بنیاد بیات پرداخته شده بود. بنیاد بیات میتواند مثل سایر سرمایه داران افغان این پول را برای خودش ذخیره کند، مگر از آنجائی که بیات با خود عهد بسته تا از سرمایه خود در راه شگوفائی و وطنش و رفاه فرزندان با استعداد این کشور استفاده کند، وی این پول را در راه تشویق هنرمندان کشور به مصرف رساند تا جوانان کشور استعدادهای هنری خود را بکار اندازند و قادر به آفرینش اثرهای هنری ماندگارتری برای مردم افغانستان شوند. سال گذشته نیز این بنیاد چنین جشنواره یی را در شهر سانفرانسیسکو امریکا براه انداخت و هنرمندان افغان را از اروپا و آسیا به آن محفل فراخواند و مورد نوازش قرار داد.

در آن شبها که برنامه جشنواره هنرمندان افغان در هامبورگ آلمان از طریق کانال تلویزیون اریانا به نمایش گذاشته شده بود، من شاهد چهره های هنری بسیار جوان ولی پر استعداد هنری بودم که باعث شادمانی من و سایر بینندگان گردیدند. از آنجمله دخترک خورسالی بود که باخواندن یک آهنگ امریکائی از فیلم بادیکارد، تحسین حضار و بینندگان را برانگیخت و برایش کف زده شد و هریک اینده روشنی را برایش پیش بینی میکردند. همچنان تبارز یک نوجوان ۱۳ ساله مقیم آلمان، که از چندسال بدینسو ویدئو کستهای وی در تلویزیونهای افغانی دیده و شنیده میشود. دختر خانمی بنام غزال باخواندن هزاره گی ورقص موزون خود و دختر خانم زیبای دیگری بنام مژگان با خواندن بسیار گیرای دری وانگلیسی خود بسیار تحسین برانگیز درخشید. لطیف ننگر هاری یکی دیگر از جوانان با استعدادی افغان است که با آهنگ زیبای پشتوی خود "افغانستان د ورنالو نه دی" سخت ترین دلها را تکان میدهد و شنیدن آن هر بار مرا و خانم را به گریه می اندازد، خیلی خوب درخشید. تا کنون این هنرمند خوش آواز آهنگ های میهنی دلپذیری ارائه کرده است.

اتن، بهترین آهنگ سال فرهاد دریا:

فریاد دریا، آهنگ زیبای دیگری هم در فراخواندن مردم به دور هم و اتن کردن و رودر رو سخن زدن دارد. در آن آهنگ نیز دریا تلاش کرده تا پیام خود را برای صلح و همزیستی به مردم برساند، اما به نظر میرسد که آهنگ جدید (های با یک تن اتن کی میشود؟) بسیار شور آفرین تر و احساس برانگیز تر است. چنانچه انگیزه ئی برای نوشتن این نوشته شد. آهنگ پر محتوای میهنی (اتن) با آواز پر احساس فرهاد دریا، بیننده گان و حضار تالار را به دوچندان شادمانی واداشت. این آهنگ که هم از لحاظ شعر و هم از لحاظ کمپوز و هم از لحاظ پرداخت خود توسط دریا در سطح عالی قرار دارد، برنده جایزه شد و اهدای آن جایزه از سوی انجنیر بیات نشانگر اهمیت مقام هنری فرهاد دریا در میان هنرمندان بود. این آهنگ که با از جا بلند شدن فرهاد دریا در سالون آغاز و بعد با جوش و مستیهای فرهاد دریا درستیج همراه شد، چنان تاثیرناک و هیجان برانگیز بود که با حرکات و لب خوانی فرهاد دریا، تمام حضار در دوطبقه تالار به پا برخاسته بودند و تا اخیر برای فرهاد دریا کفت میزدند. من درحالی که مبهوت صدای گیرای و پرهیبت و پرجذبه دریا شده بودم، اینقدر بیادم هست که تمام موهای بدنم راست ایستاده شده بودند و در دلم هزاران بار برای سلامت دریا دعا میکردم. من با شنیدن هر مصرع و هر بیت این آهنگ دوباره جوان میشدم و با خود میگفتم، آنهایی که به جنگ و کشتن هموطنان خود عادت کرده اند اگر این آهنگ را بشنوند ، حتماً وجدان شان تکان خواهد خورد و دیگر دست از زدن و کشتن و تفرقه اندازی و خود برتر شمردن خواهند گرفت و مثل فرهاد دریا با خود خواهند گفت :

بیش ازین دگر مرا مزن، میزنی بزنی سخن بزنی!

یک کلید خانه پیش تو، یک کلید خانه پیش من

دریا بطور سمبولیک اشاره میکند که، بیش از این دگر مرا مزن و با زدن مرا از این خانه که زادگاه مشترک من و تو است، بیرون مران! اگر میزنی، بهتر است بامن سخن بزنی تا مشکل ما حل شود. والا این خانه میراث مشترک ماست، همان

قدر که تو در آن حق داری ، من هم حق دارم. به همین خاطر یک کلید خانه پیش توست و یک کلید خانه پیش من است. منظور از خانه، وطن است که متعلق به همه ما ست و همه در آن حق داریم زندگی کنیم و همه ما به حراست و حفاظت از آن مکلفیت داریم و اگر در این امر غفلت روا داریم، دشمنان در کمین نشسته آنرا خواهند ربود و آنگاه نه تو صاحب عزت و آبروی در این خانه خواهی بود و نه من. یکبار دیگر این ترانه دل انگیز را تا آخر گوش کنیم که فرهاد آنرا چه عاشقانه میخواند:



شعر این آهنگ، کار مشترک دکتر سمیع حامد و یما یکمنش (برادر فرهاد دریا) است. بگفته دریا، این آهنگ در کابل تصنیف شده و ثبت و تصویر برداری آن در آلمان و شهر بمبئی هند صورت گرفته است.

های با یک تن اتن کی میشود؟
این وطن بی ما وطن کی میشود؟
گر نباشد از تو هم این سرزمین
خانه آباد من کی میشود؟
بیش ازین دگر مرا مزن، میزنی بزن سخن بزن!
یک کلید خانه پیش تو یک کلید خانه پیش من

الله هو، هو

صدای عشق میرسد، برای تو برای من،
خدا یکیست جان من، خدای تو خدای من
سرود سبز همدلی، صلاهی عشق میزند
که تا گلوی تو شوم که تا شوی صدای من

الله هو، هو

مرا به باغ میکشد، ترانه ها یکی یکی
یکی برای دوستی، یکی برای زندگی
شگفته باد یاسمن! خجسته باد این وطن!
ترانه هایه نسترن، یکی به تو یکی به من!

الله هو، هو

یک کنار باغ نسترن، یک کنار باغ یاسمن
یک کلید خانه پیش تو، یک کلید خانه پیش من

الله هو، هو

فرهاد دریا، با این آهنگ خود، پیامی مبنی بر وحدت ملی به مردم افغانستان میرساند. فرهاد دریا، این همه جنگ وجدل و خشونت را حاصل کوته نظری مشتی انسان خود خواه و قدرت طلب میداند و از طرف های درگیر میخواهد بجای این همه جنگ وجدل با هم سخن بزنند و مشکل خود را از طریق سخن و تفاهم (جرگه) حل کنند. دریا میگوید که این وطن، خانه مشترک همه باشندگان آن است و هر یکی حق دارد در آن زندگی کند و از نعمات مادی آن مساویانه تمتع ببرند. دریا از مردم میخواهد که خوشبختی خود را در خوشبختی دیگران بجویند و نه در بدبختی هموطنان خود. به نظر او مردم می باید مثل یک تن واحد، صدای مشترک و درد مشترک همدیگر باشند. دریا، در چنین فضای وحدتی میخواهد ترانه های دوستی و ترانه های زندگی را، یکی برای تو، یکی برای من، یکی برای هر هموطن تقدیم کند تا دل های همه ما مالامال از شادمانی برادری گردد.

در یاد این آهنگ به مردم خود پیام دوستی، عشق، برادری، همدلی و همسوئی میدهد و آنجا که میخواند: "یک کنار باغ نسترن، یک کنار باغ یاسمن" میگوید: اقوام این وطن، در هر گوشه و کنار این وطن، گل های رنگارنگ یک باغ اند که سبب زیبایی باغ وطن شده اند. همانگونه که با یک گل، بهار نمیشود، همین سان دوباره ساختن وطن از تو ان یک کس یا یک قوم خارج است. دریا بدرستی اشاره میکند که یک کلید این باغ پیش تو است و یک کلید آن پیش من است، یعنی هر دوی ما صاحب این باغ هستیم و هر دوی ما حق لذت بردن و تمتع گرفتن از نعمات آن را داریم، پس نباید یکدیگر خود را از ثمره این باغ محروم کنیم.

کلام موزون: **شگفته باد یاسمن! خجسته باد این وطن!** به این معناست که: تاجیک شگفته باد، پشتون خجسته باد، ازبک پاینده باد، هزاره سربلند باد، همه اقوام این وطن زنده و سرفراز باد! بازتاب تصاویر رنگارنگ در پس منظر این آهنگ، نشانه اختلاط و همزیستی اقوام و ائتیک های مختلف این کشور در کنار هم اند.

دروقه های هر بند از این آهنگ، فریاد عمیق "الله هو، هو" فرهاد دریا، (که گوئی میخواهد با این فریاد بسوی آسمان هایل بکشد) نماد خدایپرستی مردم این کشور بر سبیل **وردحلقه های صوفیانه** است که شنونده را به سوی و ارستگی از بند قوم و قبیله میکشاند. کیست که بادیدن و شنیدن این آهنگ از دل و جان عاشق وطن و سراینده این آهنگ یعنی فرهاد دریا نگردد؟ دیگران را نمیدانم، ولی من که با شنیدن این آهنگ، عاشق فرهاد دریا و حضور او در جامعه به سوگ نشسته افغانستان شده ام، میخواهم تا آخر عمر همچنان عاشق عاشقان میهن بمانم.

بشکنند دستی که «دریا» را به فریاد آورد!

من واقعاً وقتی می‌شنوم که برخی از افغانها سردشمنی با فرهاددریا، این هنرمند محبوب و با استعداد و مردم دوست افغان دارند و با نیش زبان و اتهام بستنهای بی اساس خود او را تخریب و تخریب کنند، متأسف می‌شوم. ممکن است اینکار از جانب کسانی صورت بگیرد که بافرهاددریا بخاطر هنر و الایش دشمنی می‌ورزند و از پیشرفت و نوآوری های وی در عرصه هنر افغانی و جهانی ساختن آن حسرت می‌خورند.

ولی درپهلوی این واقعیت، یک واقعیت دیگر را نیز نباید از نظر دور داشت که تخریب و تخریب فرهاد دریا، بعد از آن شروع شده که پرازیت "خراسان خواهی" و "پشتون ستیزی" در میان بخشی از جامعه دری زبان ما پخش گردیده است. بدین علت تخریب فرهاددریا، در سطح رسانه های گروهی، از این منبع کثیف آب می‌خورد که چون او به قوم پشتون تعلق دارد، پس بخاطر پشتون بودنش باید مورد توهین و تخریب قرار گیرد، چنانکه حامد قادری (سابق گرداننده تلویزیون خراسان در لاس آنجلس) تا قبل از سقوط تلویزیونش پیوسته دست به چنین تخریب کاریها علیه فرهاددریا و قوم پشتون میزد. قادری از آن انسانهای چوتار و شارلتان است که برای منفعت شخصی خود او حاضر است دست به هر پستی بزند چنانکه برای بدست آوردن پول از برادران "بزمقدس" چه پستی های نبود که در تلویزیون خراسان نکرد؟

در حالی که فرهاد دریا هنرمندی است که تنها به قوم پشتون نی، بلکه به همه مردم افغانستان تعلق دارد. به سخن دیگر، فرهاددریا، ترکیبی از تمام مردم افغانستان، اعم از پشتون، تاجیک، ترکمن، ازبک، پشه نی، بلوچ و هندو و مسلمان است. برای او به عنوان یک هنرمند هیچگاه قومیت و زبان مطرح نیست. او زبان را وسیله بی برای رساندن پیام و تمنیات نیک خود به مردمش میداند. از همین جهت آهنگ های دری فرهاد دریا بسیار بیشتر از ترانه های او در زبان پشتو است، و هر ترانه و هر آهنگ و تصنیف او چه پشتو باشد یا دری و یا ازبکی، لذت خاص خود را دارد و به دل می نشیند.

تاجایی که ما شاهد هستیم، فرهاد دریا ترانه هایش را عمدتاً به زبانهای پشتو و دری و ازبکی سروده ولی به تمام لهجه های محلی کشور در این زبانها توجه خود را معطوف داشته است و بنابراین دوستداران خود را در میان تمام لایه ها و اقشار جامعه افغانی دارد. چنانکه در "ترانه مادر" نام مادر در تمام لهجه های محلی و زبانهای افغانستان برده شده است. ترانه های پشتوی فرهاددریا نیز همان پیام همدلی و همبستگی ملی است که مردم را به برادری و تفاهم و سخن زدن باهم فرامیخواند و ترانه های فولکلوریک مردم دره ها و وادی های فراخ دامن وطن را در تصنیف های دلنشین از نابودی و فراموشی نجات بخشیده است.

من فکر می‌کنم که فرهاددریا، یکی از اولین و شایسته ترین هنرمندان افغان است که در راه شکوفائی هنر موسیقی افغانی و معرفی آن به جهان غرب در مهاجرت کار کرده و کارش به نتیجه هم رسیده و یک نمونه آن تشکیل یک گروه هنری از چندین هنرمند چندین کشور خارجی است که با وی یکجا شده و به اجرای کنسرت های مشترک در بسیاری کشور های اروپایی پرداخته اند. و ما آهنگ های دل نشین او را در قالب های موسیقی غربی از طریق تلویزیون اریانای بیات شنیده ایم.

در ترانه های فرهاددریا، چه غربی و چه شرقی، چه دری چه پشتو، چه ازبکی و چه هزارگی، همیشه پیام صلح و همدلی و برادری و وحدت ملی موج میزند، به این دلیل من شخصیت این انسان را میرا از کذب و ریا یافته ام. و همه اتهامات را برخاسته از ذهن بیمار آنها می‌دانم که شب و روز جز تفرقه اندازی و ایجاد فضای بی اعتمادی در میان مردم افغانستان کاری ندارند.

فرهاددریا و پروژه بشر دوستانه کوچک :

یکی از پروژه های بشر دوستانه که توسط فرهاد دریا ایجاد شده و به پیش برده میشود، پروژه "کوچه" است. فریاددریا، با از خودگذری و وطن پرستانه در این پروژه حداقل دو هزار خانم بیوه را با پرداخت ماهانه پنجاه دالر تحت حمایت خود گرفته و همراه دو هزار کودک معصوم را از گدائی و مزدوری نجات داده و به مکتب فرستاده است. و این کار بس بزرگی است که کمتر کسی از هموطنان ما تن به چنین مسئولیتی میدهند. فرهاد دریا با تلاش شبانه روزی و اجرای کنسرت های مشترک با هنرمندان خارجی پولی بدست می آورد و حق السهم خود را بخورد اطفال بی سرپرست یتیم و بیوه های هردم شهید وطن میدهد. آیا انصاف و وجدان همین را حکم میکند که بجای تشکر و خانه آباد گفتن به فرهاددریا، با تهمت زدن او را از انجام و ادامه این کار خیر و بشر دوستانه دلسرد و پشیمان بکنیم؟ من احسنت میگویم به والدینی که چنین فرزند وطن خواه و دلسوزی به جامعه تقدیم کرده است. تهمت بستن به فریاد دریا، سنگ اندازی برای بستن این دریچه امید بروی هزاران یتیم محروم از درس و تعلیم است. بشکنند دستی که چنین سنگی بسوی فرهاد دریا پرتاب میکند. دوسال قبل من از زبان فرهاددریا، در یک مصاحبه با تلویزیون اریانای مسکینیا در برنامه هفت شهر هنر که از المان پخش میشد، شنیدم که دریا از دست و پنداران خارج کشور دل پر خون دارد و از نامردیهای برخی از هموطنان حکایتها و شکایتها داشت. مثلاً وقتی پرسیده شد که میگویند شما پروژه کوچک را برای پول اندوزی براه انداخته اید؟

فرهاد دریا در جواب گفت: شما میدانید که من از یک خانواده سرشناس افغانستان هستم و شخصاً نه به پول احتیاج دارم و نه به شهرت، زیرا که خوشبختانه هر دو را دارم ولی یک چیز را بزرگان من از کودکی بمن یاد داده اند که تا میتوانی به هموطنانت کمک کن، همین نصیحت شان همواره در گوش من طنین انداز است و من میخواهم سخنان بزرگان خود را جامه عمل بپوشانم.

فرهاد دریا علاوه نموده، در هنگام مهاجرت همواره در این فکر بودم که چگونه به هموطنان محتاج کمک کنم. وقتی طالبان از میان برداشته شدند و فضای برگشت افغانها به کشور مساعد گردید، من بفرآیند ایجاد نهاد خیریه "کوچه" اقدام، و این موضوع را بادوستان و بسیاری از افغانهای که دم از درد وطن میزدند، مطرح کردم، در اول کسانی که با آنها در این باره صحبت مینمودم، همگی از این کار حمایت میکردند و من نام آنها را یادداشت مینمودم. بزودی لیست من از ۶۰۰ نفر گذشت. وقتی دست به افتتاح این پروژه زدم، و یک تعداد از خانمهای بیوه را نام نویسی کردم و به آنها وعده دادم که منبع برای هر یک شما ماهانه پنجاه دالر کمک خواهم فرستاد، و آنها به همین امید نام و آدرس خود را بمن دادند، ولی متأسفانه همان دوستانی که بمن وعده داده بودند، به استثنای شش هفت نفر تمام شان از قول خود پشیمان و در فرستادن ماهانه پنجاه دالر بهانه جوئی کردند. به این حساب تمام امید های من به سنگ یاس خورد و طبعاً که زنان بیوه ای که به امید گرفتن پنجاه دالر از فرستادن اطفال خود به گدائی یا کار شاقه صرف نظر کرده بودند، نیز چشم براه دریافت این کمک بودند. و من مجبور شدم راه های دیگری را برای شان جستجو کنم و آن راه اندازی کنسرتها بود که مجبور بودم هر ماه یکصد هزار دالر بپیدا کنم و به این بیوه زنان برسانم. نخستین کنسرتی که در غازی استدیوم اجرا کردم برای ده هزار نفر تکت چاپ شده بود، ولی هنگامی که کنسرت شروع شد، مردم هجوم آوردند و دروازه های استدیوم را شکستاده داخل شدند. در آن روز در حدود چهل هزار مردم کابل به درون استدیوم برای شنیدن کنسرتم هجوم آورده بودند. من کنسرت را اجرا کردم و مردم با خوشحالی برگشتند. از این بعد امیدواری من بیشتر شد و من پروژه کوچه را با هموطنان داخل و خارج کشور در میان گذاشتم. خوشبختانه که برخی موسسات خارجی و افغانها مرا تنها نگذاشتند و دست مساعدت را بسوی این نهاد دراز کردند و اکنون برای ۲۰۰۰ بیوه زنان اسپانسر پیدا شده که ماهانه به کابل بانک میروند و پولیکه اسپانسر ها به حساب شان میفرستد خودشان دریافت میکنند. سعی من اینست تا این چشمه کمک نخشکد و همواره جریان داشته باشد.

من در این روایت ها که از فرهاد دریاشنیده ام، و از روی حافظه اینجا بازتاب دادم، کدام دروغ و سخن گزافه نی نمی بینم و بدان ها باور کامل دارم.

هموطن هنردوست و هنرمند شناس ما، داکتر کمال کابلی در رابطه به انسانهای بد خواه و پروژه بشر دوستانه کوچه که به همت فرهاد دریا در کابل ایجاد شده مینویسد: "عده حسود و هنر ستیز، نام یک هنرمند با نام و نشان و پر آوازه ی کشورمان «فرهاد دریا» را به دهن انداخته اند تا در تخریب شخصیت هنری این هنرمند محبوب و پر آوازه کشور، هرچه در چنته دارد بگوید. دریغ! این بلبل شور آفرین را نداشته باشیم، چرا؟ از جمله تلویزیون های افغانی در خارج یکی هم «تلویزیون خراسان» بگرداندنگی حامد قادری است [بود] که در لاس آنجلس سفره پهن کرده است. این ملعمه مزد بگیر بنام «حامد قادری» را از دکان قصابی اش اجیر کرده اند، تا نقش خاکی شاه مداری را بازی کند، توله بزند، مار بکشد و مثل بوم به هر جا نشیند.

کمک به زنان بیوه در برنامه «کوچه» که به همت فرهاد دریا راه اندازی شده است :

فرهاد دریا برای دوهزار زن بیوه در "کابل بانک" با مصرف شخصی خودش حساب باز کرده است. با همکاری وزارت امور اجتماعی و شورا های محل زیست، لیست ۲۰۰۰ بیوه زن که به جز اطفال صغیر شان دیگر نان آوری ندارند و تا کنون این اطفال در جاده های کابل به تگدی و شاگردی در دکان ها و دستفروشی های کوچک، سگرت فروشی موتر شویی، رنگ کردن بوت و اسپند دود کردن و ... مصروف بوده اند، اکنون ماهانه مبلغ پنجاه دالر آمریکایی از «کابل بانک» اخذ میدارند، تا اطفال شان راهی مکتب گردند. در حساب «کابل بانک» از برنامه «کوچه» به جز همین زنان بیوه، هیچ طریق access یا دسترسی وجود ندارد، حتی برای دولت.

شما با اسپانسر پنجاه دالر در ماه، آدرس و هویت کمک شده را دریافت میدارید و از طریق مکاتبه مستقیم، از صورت حصول مدد معاش ماهانه تان، طرز معیشت و پروگرام طفل آن خانواده میتوانید اطمینان حاصل کنید. نفرین و مرگ به آن کسی که از پهلوی مسکین شکم پُر کند.

چه ننگین است این! آن هم برای یک هنرمند؟ آیا اینگونه شایعات را یک طفل مکتبی باور میکند؟ این توهین به عقل و شعور یک ملت است که دیگران را چنین ساده و خوشبایور فکر میکنند و میپندارند که مردم هر شایعه را که تکرار گردد، باور خواهند کرد. کشور های جهان هنرمندانی دارند که مرز ملی را شکسته و در سطح بین المللی قدم گذاشته اند. از کشور ما افغانستان «فرهاد دریا» اولین هنرمند بین المللی است که با کمپوز های اشعار فارسی دری با موزیک «راک» در جمله ۱۲ هنرمند بین المللی کنسرت اجرا میدارد و نام و هنر کشورش را به جهانیان معرفی میدارد. چشم حسودان کور و برکنده باد.

چشم بداندیش که برکنده باد
عیب نماید هنرش در نظر
ور هنری داری و هفتاد عیب
دوست نیبند بجز آن یک هنر

احساس انسانی نمرده است ، مردم کور و کر نیستند ، که فرق دزد و کیسه بر را از هنرمندان شان ندانند . دزدی و آنهم شلغم؟ بگذارید این مداریان و قوالان هر چه می گویند ، هر چه بخوانند .

عوفی تو میندیش ز غوغای حریفان
آواز سگان کم نکند رزق گدا را

هنرمند و جامعه هنری ، جزو لاینفک فرهنگ یک کشور اند. بنای عظیم فرهنگ یک کشور، روی چهار سنگ پایه اساسی استوار است . زبان ، ادبیات ، هنر و معنویت . اهانت به هنرمند ، اهانت به هنر است ، اهانت به زبان و ادبیات و مقدسات که اجزای متشکله فرهنگ یک کشور است.

همین مخاصمین فرهنگ در آب نوشیدن « فرهاد دریا » زهر ریختند ، و هنوز دست بردار نیستند . حالا کی بگوید به این مردک قصاب ؟ که استخوان را گاز بزن ، سنگ را نه ، دیوانه . بیایید : برای یکبار هم که شده است ، به این کار خاتمه بدهیم . مشت محکم به دهن دشمنان فرهنگ کشور مان بکوبیم . هنرمندان را قدر کنیم و بر صدر نشانیم . عزیز شان بداریم که سرمایه معنوی کشور ما هستند .

در حیرتم از مرام این مردم پست
وین طایفه زنده کش و مرده پرست
تاهست به حسرت بکشندش به جفا
ور مُرد به عزت ببرندش سر دست"

(داکتر کمال «کابلی» کانادا . افغان- جرمن آنلاین، نومبر ۲۰۰۷)

پایان